

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مصاحبه ای با ش. آهنگر

۰۱ اگست ۲۰۱۷

## باز می جوشد هریوا

قسمت دوم

پیشینه مبارزاتی

هرات پیشینه مبارزاتی خاصی دارد که من در برخی آثار و نوشته هایم به بخش هایی از آن ها اشاراتی کرده ام. ولی برای برشمردن علل خاص و انگیزه هایی که مردم هرات را به تظاهرات خیابانی ده ها هزار نفری در سال ۱۳۴۸ شمسی، و پس از آن همه شکنجه و تهدید و زندانی شدن ها، باز هم در دهم حمل سال ۱۳۵۱ شمسی به چندین هزار نفر را از شهر و روستا به جاده ها کشانیده است، در کنار عوامل اقتصادی و قحطی و بیکاری و ... که به عنوان عوامل پایه ئی مختصراً گفتیم، می توان در قدم اول به آگاهی و اراده مردم هرات اشاره کرد. وقتی این آگاهی و اراده مردم سمت و سوی سالم یافت و در جهت به پیش و تکاملی به کار رفت، آنگاه دیگر جنبش آفرین و تاریخ ساز می شود. ضمن این که مردم هرات از پیشینه مبارزاتی و فرهنگ بالائی برخوردارند؛ آگاهی رسانی سیاسی به مردم هرات از مدت ها قبل از جنبش سرطان ۱۳۴۸ شمسی، توسط شخصیت هایی مانند معلم عبدالرحمن بابا که استاد و محرک نسلی از روشنفکران، من جمله حلقه ما است، داکتر ندا و ... و حلقات روشنفکران دموکرات قبل از ما، که در یکی از انتخابات، مقابل روحانیت ارتجاعی ایستادند، شروع شده که در تداوم آن، با کار هدفمند و در حد توان منظم و اصولی " محفل هرات" ادامه یافته و هم، این آگاهی به جهت سالم و تکاملی آن سمت و سو گرفته و سازماندهی و رهبری شده است.

همین جا باید یاد آور شوم که جریانات منحرف، مثلاً خلقی - پرچمی ها و اخوانی ها در تمام این مدت نتوانستند حتی یک حرکت و تجمع چند نفری را به نفع و تحت رهبری خود در هرات به وجود بیاورند. حتی در وقت قدرتمداری و به زور تانک و توپ شان هم (جز جذب عده ای لومپن و اوباش) از مردم این ولایت طرفی نبستند. شما حتی یک شخصیت مطرح و نامدار پرچمی - خلقی و یا اخوانی را که در هرات ریشه مبارزاتی داشته باشد، نمی یابید. در حالی که به قول معروف، " شعله ئی ها " شخصیت های برجسته، نامدار و توانمندی را که در متن مبارزه ساخته شده اند، در هرات داشته اند. از همین جهت است که مجموعه نظام ها و نیروهای ارتجاعی، مردم هرات را " شعله ئی " می گفتند و می گویند و با آن ها با کینتوزی و عقده برخورد کرده و می کنند؛ با روشنفکران مبارز هراتی هم که کینه دیرینه آشتی ناپذیر دارند.

برای باز کردن این مسأله، باید کمی به عقب برگردیم: از شرح پیشینه های دور می جهیم و آن را به نوشته های دیگری محول می کنیم، پس از سرکوب جنبش های دموکراتیک سال های ۳۰ شمسی در افغانستان، ضمن به قهقراء کشیدن زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم به عنوان اصل و اساس، فرهنگ ستیزی و سیاست زدائی نیز در دستور کار نظام

بود. سانسور و خفقان و دور ساختن مردم از سیاست و در نتیجه بی علاقه گی به سرنوشت شان، توسط نظام، با جبر و زور و نیرنگ، و در ظرفیت و امکانات همان زمان، با گسترش فساد و لابلایگری دامن زده می شد. هرات نیز قربانی این وحشت بود؛ مطبوعات کاملاً دولتی شده و به و صاف مراجع قدرت تبدیل گردید، و کانون های فرهنگی - آموزشی به سقوط مواجه شدند. حتی محیط مکاتب را که اولین تربیتگاه نوجوانان و جوانان است به محلی آلوده به انواع فساد اخلاقی و تربیتی بدل ساخته بودند. کسانی که در سال های ۴۰ شمسی به مکتب سر و کار داشتند، معلم و یا متعلم بودند، به یاد دارند که در اوایل آن دهه چه فسادهایی در مکاتب رایج ساخته نشده بود. قمارزدن، چاقو کشی و لچکی، چرس و چلم کشیدن و حتی فسادهای اخلاقی مُد ساخته شده بود. بدمعاشان شهر در درون مکاتب افراد شان را داشتند و توسط آن ها به اغوا و شکار نوجوانان پرداخته و آن ها را به انواع فساد آلوده می ساختند؛ هرگاه کسی تسلیم شان نمی شد، با کارد و چاقو و "خوردوم" (وسیله سیمی برای لت و کوب) و ... به جان او افتاده، در پهلوی لت و کوب، لباس پائین تنش را نیز کشیده و او را بی سیرت می ساختند که دیگر جرأت مخالفت با آن ها را کسی نداشته باشد. به همین دلیل بود که فامیل ها، علی رغم میل شان، نمی خواستند فرزندان شان به مکتب بروند و به درس ادامه بدهند، و یا این که از فرزند شان باید مراقبت جدی می کردند؛ چون مکتب را محل فساد و فاسد سازی می دانستند. شنیدن نام های بدمعاشانی (که ارزش بردن نام در اینجا را ندارند) در مکتب و بیرون از مکتب، لرزه بر اندام خانواده ها می انداخت و سایه شوم آن ها را بر سر فرزندان خود می دیدند. جالب است بدانید که هیچ مرجع دولتی هم نه تنها به شکایت مردم از این بدمعاشان رسیدگی نمی کرد، بلکه مراجعی از پولیس و معارف با آن ها همدست بودند. و این خود حاکی از زد و بند دولت با این ارادل و اوپاش، برای سمی ساختن محیط آموزش بود.

در ساحة اطلاعات عمومی و آگاهی رسانی مطبوعاتی نیز یک روزنامه و محدود نشراتی که در هرات نشر می شد عمدتاً به مدح و ثنای شاه و مقامات عالی رتبه می پرداختند و هیچ مرجعی حق انتقاد جدی از نظام را نداشت و برای روشن شدن ذهن مردم کار نمی کرد. سخن را کوتاه کنیم، جو بدی در مراجع تعلیمی و تربیتی و آگاهی رسانی حاکم ساخته شده بود که جامعه را سال ها به عقب می راند.

در این زمان است که عده ای از جوانان قد بلند می کنند و در برابر این نا ملایمات و زدودن این مفاصد سینه سپر می کنند. حرکت از لیسه های پسرانه و دخترانه شهر هرات آغاز می شود. عبدالاله، که هنوز "رستاخیز" نشده بود، با نعیم "ازهر" و ... در لیسه سلطان غیاث الدین غوری بودند و عتیق و قدوس "راد" و رحمان منصور و من و کریم و غلام محمد و حبیب منصور و ... در صنوف مختلف در لیسه جامی بودیم. به ابتکار عبدالاله طرح نوشتن درامه و تدویر مجالس و کنسرت ها توسط متعلمان ریخته شد و خودش اولین درامه را روی صحنه آورد و در آن نقش انتقادی بازی کرد. در پی آن ما به تدویر کنسرت و سخنرانی در مکتب پرداختیم تا متعلمان را به مسایل هنری و فرهنگی جذب کنیم. همین کار را دختران مبارز و همسوی ما در مکاتب شان انجام می دادند. از آنجائی که این رفقاء (دختر و پسر) در درس های شان عالی و شخصیت شان هم در مجموع متبارز و مورد احترام معلمان و متعلمان بود، این ها توانستند از همان آغاز کار، تأثیرات مثبتی در مجموع مکاتب پسرانه و دخترانه بگذارند.

گام دیگر ما، ایجاد جریده های دیواری برای هر صنف بود. صنف ما که صنف دهم و بلندترین صنف مکتب بود (ما اولین دوره لیسه جامی بودیم) پیشقدم شد و نوشته ها و اشعاری را در چوکات شیشه دار به دیوار بیرون صنف نصب کردیم تا همه بخوانند. سپس همین کار را صنف نهم و هشتم لیسه جامی به کمک حبیب منصور و کریم و حفیظ صارم و غلام محمد و دیگران کردند. لیسه های دیگر نیز چنین برنامه هائی داشتند. کتاب خوانی بخش دیگری از برنامه کاری ما بود که در مکاتب پسرانه و دخترانه رایج ساختیم. بچه ها به شوخی می گفتند جیب های ماما غلام محمد و کریم

"مستری" بوجی کتاب است. این کارکردها، روز تا روز عده زیادی را به خود جذب می کرد. اما این کارها بی مانع نبود. عده ای از معلمان محافظه کار به تحریک و حمایت مقامات بالائی، با آن مخالفت کردند. عبدالاله را یک سال از مکتب اخراج نمودند، و بر اخراج عده ای از ما هم بر مدیر مکتب ما فشار می آوردند، اما مدیر مکتب ما (شریف خان غوریانی) از ما حمایت می کرد و روشنگری های ما ادامه داشت.

بد معاشان هم که روز تا روز بازار فساد شان کساد می شد، به تحریک و پشتیبانی مقامات دولتی به تخریب ما می پرداختند، اما از برخی از رفقای ما می ترسیدند و گهگاهی هم این کارشکنی شان به برخورد فزینی بین ما و آن ها منجر می شد که اکثراً نتیجه به نفع ما بود، چون جوانمردان نامدار شهر، و در رأس شان جمعه خان "وردک" و حسین "آهنگر" و رفقای شان، که از پیوند عیاری با بعضی از رفقای ما، زیر کار سیاسی کشیده شده بودند، با دل و جان از ما حمایت می کردند.

سال ۴۴ ش عبدالاله به کابل رفت و با وساطت کاکا و مامایش با شخصیت های مبارزی مثل داکتر رحیم محمودی، داکتر هادی محمودی، استاد مسجدی خان، داکتر دادگر، انجنیر عثمان و ... آشنا شد و با این آشنائی به همسوئی های فکری رسید و به چیزهای نوی دست یافت.

سال ۴۵ او واپس به هرات و به مکتب و به صنف ما آمد و لیسه جامی منزلت مرکز این مبارزات را گرفت. عبدالاله به سازماندهی بهتر و منسجم تر ما پرداخت و چندی بعد اولین هسته تشکیلی بنیان گذاشته شد که بعدها با تکاملش در تاریخ مبارزات کشور به نام "محل هرات" یا "محل رستاخیز" شهرت یافت. این محل، در حد توان خود، با جدیت تمام به انسجام و آموزش جوانان و تبلیغ و ترویج گسترده در سطح ولایت هرات و ولایات همجوارش می پرداخت. در همین زمان ما حتی کتاب "مادر"، اثر قطور "ماکسیم گورکی" و کتاب "بینوایان" اثر "ویکتور هوگو" را هم دستنویس و با کاربن پیپر تکثیر کردیم و در دسترس مطالعه قرار دادیم و به ولایات بادغیس، فراه و غور هم می فرستادیم.

اولین برآمد علنی این جمع، که اولین مظاهره در هرات بود، در تظاهراتی در دفاع از فلسطین پس از حمله اسرائیل به اعراب در سال ۱۳۴۶ شمسی، برابر به 1967 میلادی، صورت گرفت. این تظاهرات مردمی را، که دولت به وسیله عمالش می خواست شکل دولتی بدهد، از کنترل و اداره دولت بیرون آورده و جلوداری کردیم. عبدالاله و قوس "راد" در آن سخنرانی کردند و من (آهنگر) شعر خواندم. شب همان روز در خانه یکی از رفقاء جمع شدیم و شعارهایی را روی پارچه ها نوشته و برای برپائی تظاهرات فردا برنامه ریزی نمودیم. فردای آن، علی رغم مخالفت دولت، مظاهره باشکوهی تحت رهبری محل ما برگزار شد که در آن تمام مکاتب و جمع کثیری از مردم شرکت داشتند و تا شام، رفقاء با سخنرانی ها و شعرخوانی های شان، به مردم آگاهی رساندند و خلاف میل دولت، از مبارزات به حق فلسطین در مقابل تجاوز صهیونیسم اسرائیل دفاع کردند.

پس از این برآمد و بذرافشانی، درامه و انترکتی، عبدالاله نوشت که بسیار آموزنده و راه نجات جامعه را با یک "انقلاب دموکراتیک نوین" به تمثیل کشیده بود. با نقش آفرینی خودما، آن را به مکاتب و عموم مردم در تیاتر شهر نمایش دادیم. والی هرات که از محتوای این نمایش خبر شد، ورود ما را به تیاتر شهر و ادامه نمایش را ممنوع ساخت. اما، ما در مکتب سنجی ساخته و به اصناف مختلف شغلی و خانواده های شان نمایش را ادامه دادیم که اثرات فوق العاده بر مردم گذاشته بود. مکاتب دخترانه و دختران مبارزش (معلم و متعلم) که در حلقهات آموزشی - تشکیلاتی تنظیم بودند، پا به پای مردان حرکت می کردند و سخنوران و سازمان دهندگان زبده و نامداری را پیشکش عرصه مبارزه نمودند که در زمره کادرها و رهبران محل ما و جنبش دموکراتیک نوین بوده و هستند.

درپهلوی تداوم کنفرانس ها، کنسرت ها و درامه ها، به انسجام تشکیلاتی و کارتنوریک و کتاب خوانی توجه بیشتر صورت گرفت. با این عملکردها و زحمات شبانه روزی رفقای ما و علاقه مندی مردم، چهره محیط آموزشی، وکلاً محیط اجتماعی هرات عوض شد. دیگر، مکاتب نه تنها محل فساد نبود، بلکه محل آموزش علم و مبارزه گشته بود. خانواده ها از فرزندان شان می خواستند که درمکتب با جلوداران مبارزات، که کادرها و رهبران "محفلهرات" بودند، تماس داشته و از آن ها بیاموزند. زندگی پاک و شرافتمندانه هریک از رفقای ما را الگو می گرفتند. گفتنیست که عده زیادی از شاگردان مکاتب آن زمان، بعدها شخصیت های زبده و نخبگانی در رشته های مختلف علمی، فرهنگی و سیاسی جامعه گردیدند.

درمطبوعات نیز تغییراتی به وجود آمد. کسانی که روزنامه "اتفاق اسلام" را درهرات خوانده اند، می دانند که ازاین سال ها و تحت تأثیر و فشارهمین جنبش است که درآن مقالات و اشعار انتقادی راه و اجازه نشر می یابند. نویسندگان وشعرانی که درپیوند با ما قرار داشتند، به نوشته ها و اشعارانتقادی روی آورده و بیشتر آثارانتقادی شان را در این سال ها و بعد ازآن آفریده اند و چهره روزنامه و مجلات شهر نسبتاً عوض شد.

اکثر خانواده ها سیاسی شده بودند و در مظاهرات ما، موج عظیمی از زنان، تحت تأثیر کار دختران همرزما، شرکت می کردند. دختران مبارز ما جنبش دیگری در هرات علیه مصارف گزاف مجالس و عروسی ها و شیک پوشی و تجمل پسندی درمیان خانواده ها راه انداختند که خیلی مؤثر افتاد و خانواده ها، لباس و شکل زندگی این دختران مبارز را نمونه والگو می گرفتند و ازآن تمجید می کردند. و...

درآن شرایط فقر و استبداد، که زمینه های اصلی مبارزه را می ساختند، با چنین یک کار گسترده و نفوذ گسترده کادرها وشخصیت های(دختر و پسر) "محفلهرات" در میان مردم هرات و اعتماد مردم به آن ها بود، که با هر فراخوان شان هزاران نفر، اعم از زن و مرد و از شهر و روستا، به تظاهرات می پیوستند و آمال و آرزوهای خود را در سخنرانی ها و رهنمودهای سخنوران ما می یافتند.

اواخر سال ۱۳۴۶ شمسی عده ای از ما، به شمول "رستاخیز" به پوهنتون کابل رفتیم و در کابل با شخصیت هائی مثل داکتر رحیم محمودی، داکتر هادی محمودی، انجنیر عثمان، داکتر دادگر، شاهپور، که رستاخیز و برخی رفقای ما با آن ها آشنائی داشتند به تماس مستقیم شدیم. "رستاخیز" و یکی دو رفیق دیگر با اکثر این شخصیت ها دیدار داشتند و درگزارشاتی که به محفل می دادند، از همسوئی فکری شان، به طور کل، با ما و پاکی شخصیت و مبارز بودن شان حکایت داشت. هیچ کدام از این شخصیت ها ادعای داشتن "سازمان" نمی کردند. تداوم این دیدارها منجر به همراهی و کارمشترک ما با "محاقل" دیگر درسطح یک "جریان" شد که بعداً بانشرجریده "شعله جاوید" به نام "جریان دموکراتیک نوین" مسمی گردید.

از اوایل ماه ثور ۱۳۴۷ شمسی هر مظاهره و حرکتی که درکابل در سطح جریان راه می افتاد، که ما هم در ایجادش نقش داشتیم (دراین مورد بعداً بیشتر صحبت خواهیم کرد)، درهرات نیز از طرف محفل ما استقبال می شد. به این ترتیب هرات بعد از کابل، دومین مرکز تظاهرات "جریان دموکراتیک نوین" گشته بود.

درسال ۱۳۴۸ شمسی در اوج تظاهرات سرتاسری درکشور، در فخرالمدارس هرات که یک مدرسه دینی بود و ما درآن رفقائی داشتیم، به خاطر استبداد، فساد اخلاقی و اختلاس مدیر آن مدرسه، که یک اخوانی و ازخانواده های روحانی بود، شاگردان اعتصاب نمودند. مدیرمدرسه به جای پاسخگوئی، ابتداء توسط گروه اقلیت شاگردان اخوانی اش بر اعتصاب چپان حمله کرد و بعد از ناکامی این حمله، با خواستن پولیس به لت وکوب آن ها پرداخت. شاگردان اعتصاب کننده فخرالمدارس، خود را به لیسه جامی رسانده و از رفقای ما حمایت و پشتیبانی طلب کردند. فردای آن به حمایت

شان تظاهراتی برپا شد که تمام مکاتب هرات (دخترانه و پسرانه) در آن شرکت کردند. همدستی پولیس با مدیر فاسد فخرالمدارس و برخورد زورگویانه و سرکوبگرانه پولیس به این تظاهرات و پافشاری مظاهره چیان بر خواست های به حق شان، آگاهی، اعتماد مردم به **جلوآوران و پذیرش حرف گردانندگان مبارزه**، رزمندگی، نترس بودن و حمایت یک پارچه مردم هرات از فرزندان رزمنده شان، منجر به حادثه تاریخی دهم سرطان شد که مقاومت، رزمندگی و پیوند محکم و آگاهانه مردم هرات را با مبارزان پاکباز و صادق شان ثبت تاریخ مبارزاتی سرزمین ما ساخت. در این روز موج مردم به حرکت آمدند و خشم شان تمام گروه های سرکوبگر دولت را چون خس و خاشاک روید و شهر هرات به تصرف مردم، به رهبری رفقای ما، درآمد و بیش از ۴۸ ساعت، با امن وامان در کنترل مردم بود. رادیوی "بی بی سی" همان شب به ناله افتاد که: "شهر هرات در افغانستان به تصرف مائوئیست ها درآمد" و رادیوی اسرائیل نیز شبیه آن را تکرار کرد.

لذا، با این مضمون و شکل و عمل و نتیجه و تا همان لحظه، این روز (دهم سرطان) و این جنبش نقطه عطفی در تاریخ مبارزات دموکراتیک کشور ما است که به نام "جنبش دموکراتیک نوین" رقم خورده است و نباید فراموش تاریخ شود.

ادامه دارد